

حقوق اقلیت‌های دینی در نهج البلاغه

حسین زارع*

دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران

رحمت‌الله روحی**

دانش آموخته سطح سه حوزه علمیه، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۲)

چکیده

برقراری اتحاد، برادری و صلح یکی از ویژگی‌های دین مبین اسلام است. از آن رو، همزیستی مسالمت‌آمیز به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های زندگی در جوامع اسلامی مطرح است. در این رابطه، تعاملی که بین مسلمانان با اقلیت‌های دینی بر مبنای قرارداد ذمه شکل گرفته، از مصادیق مهم صلح‌جویی دین مبین اسلام است. بی‌گمان اثبات ادعای عدالت‌جویی و صلح‌طلبی دین اسلام در برخورد با هم‌پیمانان خود، تنها با اثبات حقوق مسلم اقلیت‌های دینی در جامعه اسلامی میسر است. با این رویکرد، مقاله حاضر بر آن است تا با کنکاش در سخنان امام علی^(ع) در نهج البلاغه به ارزیابی حقوق اقلیت‌های دینی در جامعه اسلامی بپردازد و اثبات کند که همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان سایر ادیان و رعایت حق حیات جانی و مالی، آزادی اندیشه و بیان، برابری با رعایت اصل ابراز محبت به همه مردم، اصل تساوی در برابر قانون و حقوق اجتماعی و اصل احترام به سنت‌ها و قوانین دیگر ادیان، یک اندیشه اصیل اسلامی در سیره آن بزرگوار است و در گفتار و کردار آن حضرت نمایان و مشهود است که این حسن سلوک و رفتار احترام‌آمیز در ارتباط با همه اقلیت‌ها به خوبی تحقق یافته است.

واژگان کلیدی: امام علی^(ع)، اقلیت‌ها، حقوق، تعامل.

* E-mail: z63hosein@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: rroohi12@ymail.com

مقدمه

موضوع تعامل با اقلیت‌ها و رعایت حقوق آنان یکی از مهم‌ترین بحث‌های قابل طرح در شرایط کنونی جامعه اسلامی است. به رسمیت شناختن و اجرای حقوق انسان‌ها و نهادینه شدن آن حقوق، یکی از مهم‌ترین وظایف حاکمیت دینی و نهادهای زیرمجموعه آن است که غفلت از آن می‌تواند آسیب‌های بسیاری را متوجه حکومت اسلامی و به تبع آن، متوجه جامعه اسلامی نماید. انعقاد قرارداد صلح و سازش با گروه‌های مختلف، به‌ویژه اهل کتاب در زمان پیامبر اکرم (ص) یکی از مهم‌ترین شیوه‌های اجرای حقوق اقلیت‌هاست. قرآن کریم به عنوان مهم‌ترین یادگار پیامبر اکرم (ص) با اعتراف به موجودیت و واقعیت اقلیت‌ها، حقوق آنان را به رسمیت شناخته است. اسلام با پیوندی معنوی، ارتباط خود را از واقعیت آیین‌های آسمانی جدا ناپذیر می‌شمارد: II... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ O (البقره / ۱۳۶). همچنین، آیه II... وَوَعَدْنَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ...: این وعده حقی (بهشت) است بر او که در تورات، انجیل و قرآن ذکر فرموده است... O (التوبه / ۱۱۱).

همان‌گونه که پیداست، در این آیات، تورات و انجیل به عنوان وحی و کتاب آسمانی و حاوی شریعت الهی و معارف حقه معرفی می‌شوند و هم‌ردیف قرآن قرار می‌گیرند. حال باید دید امام علی (ع) به عنوان بزرگترین شخصیت اسلامی بعد از پیامبر اکرم (ص) و بزرگترین مفسر قرآن و حاکم اسلامی که پیام آور صلح، عدالت و مظاهر خوبی‌هاست، چه حقوقی را برای اقلیت‌های زیر لوای خود در نظر گرفته است؟ همچنین، باید دید آنچه به عنوان آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و دینی و نیز نفی تساهل و تسامح مطرح می‌شود، در نهج‌البلاغه چگونه تبیین گردیده است؟ در پاسخ به این سؤال‌های بنیادی باید گفت همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان سایر ادیان و رعایت حق حیات، آزادی و برابری آنان، یک اندیشه اصیل اسلامی در سیره حضرت علی (ع) است و در گفتار و کردار آن حضرت نمایان و مشهود است. حضرت امیر (ع) در عهدنامه خود با مالک اشتر می‌فرماید: «وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النَّاسِ» (نهج‌البلاغه / ن ۵۳). البته با توجه به گستره معنایی وسیع واژه «اقلیت»، منظور از

اقلیت در این مقاله، اقلیت‌های مذهبی درون اسلام است و بررسی حقوق دیگر اقلیت‌ها از حوصله این پژوهش خارج است و مجالی دیگر را اقتضا می‌کند.

یادآوری می‌شود که امروزه اکثر اندیشمندان غربی و برخی از مقلدان شرقی آنان، جهان غرب را پرچم‌دار دفاع از حقوق بشر، آزادی عقیده، احترام به عقاید و آرای مخالفان، اعطای آزادی به فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی مخالفان و اقلیت‌های مذهبی و غیره می‌دانند و در مقابل، دین مقدس اسلام را مخالف این اصل می‌دانند و آن را نمونه و مصداق بارز «تعصب» و «عدم تسامح» معرفی می‌کنند. ولتر، متفکر نامور غربی، در این زمینه کتابی با عنوان «تعصب یا محمد پیامبر» تألیف کرده‌است. بنابراین، می‌کوشند این اصل را که به عنوان تئوری بدیع مدرنیته می‌دانند، به جهان اسلام نیز توصیه کنند.

پاسخ به این پرسش که آیا حضرت علی^(ع) همزیستی مسالمت‌آمیز با مخالفان مذهبی و پیروان سایر ادیان آسمانی و نیز پیروان مکاتب بشری را تأیید می‌کنند، یا اینکه چنین تکثری را بر نمی‌تابند و دگراندیشان را به دست کشیدن از آیین خود وامی‌دارند، اهمیت بسیار زیادی دارد که می‌تواند رویکرد اسلامی را در این زمینه به‌خوبی نمایان کند.

با مراجعه به سنت و سخنان حضرت علی^(ع) که از آیات قرآن و سیره پیامبر اکرم^(ص) الهام گرفته، اعتبار این نوع از ادعای همزیستی مسالمت‌آمیز با مخالفان مذهبی و پیروان سایر ادیان آسمانی را می‌توان به اثبات رساند. در واقع، می‌توان گفت که این اسلام و پیشوایان دینی بودند که قرن‌ها پیش با طرفداری از حقوق بشر، آزادی عقیده و حمایت از اقلیت‌های دینی، همزیستی مسالمت‌آمیز با مخالفان مذهبی و پیروان سایر ادیان آسمانی را بنیان نهادند تا جایی که امیر مؤمنان در رهنمودهای نورانی خود، همزیستی با دیگران را حتی در عرصه «اندیشه و نیت» چنین ترسیم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَحِبُّ أَنْ تَكُونَ نِيَّةَ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً: خدای سبحان دوست دارد نیت انسان درباره هم‌نوعانش نیکو و زیبا باشد» (آمدی، ۱۳۹۲: ح ۱۰۰۸).

در عرصه تعامل با دیگران نیز در وصیت خود به امام حسن^(ع) می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا،

وَلَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ: ای فرزندانم! خویشتن را میان خود میزان سنجش قرار بده. پس آنچه برای خویش می‌خواهی، برای دیگران بخواه و آنچه برای خود خوش نمی‌داری، برای دیگران نیز خوش ندار، و به کسی ستم نکن؛ چنانکه دوست نداری به تو ستم شود و نیکی کن، همان‌گونه که دوست داری به تو نیکی شود» (شریف‌رضی، ۱۳۷۹: ن ۳۱).

۱- مفهوم‌شناسی

۱-۱) مفهوم اقلیت

اصطلاح اقلیت که غالباً با مشخصه‌های زبانی، قومی، دینی و مذهبی همراه است، در بر گیرنده آن دسته از گروه انسانی است که در شرایط حاشیه‌ای و در موقعیت ناشی از فرودستی کمیتی و در عین حال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به سر می‌برند (ر.ک؛ پیر، ۱۳۷۴: ۵)؛ به عبارت دیگر، اقلیت‌ها بیشتر با این وصف شناخته می‌شوند که در میان طبقات اجتماعی، در مقابل اکثریت از حیث سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، منزلت و جایگاه فرودستی دارند و دستیابی به پاره‌ای از مناصب و شغل‌ها برای آنان امکان‌پذیر نیست، یا حداقل مشکل می‌باشد (ر.ک؛ لک‌زایی، ۱۳۸۳: ۲). برخی نیز بر این اعتقادند که اقلیت، مفهومی شمارشی و عددی نیست، بلکه این اصطلاح در باب همه گروه‌هایی به کار می‌رود که در یک جامعه زندگی می‌کنند، اما به علت وابستگی قومی، دینی، مذهبی، زبانی، رفتار و عادات از دیگر افراد جامعه متمایز می‌شوند. ممکن است این گونه افراد زیر سلطه باشند و یا از مشارکت در امور سیاسی جامعه کنار گذاشته شوند و یا مورد تبعیض و تعدی قرار گیرند، اما چنانچه نوعی احساس جمعی و گروهی نیز داشته باشند، اقلیت به شمار می‌روند (ر.ک؛ همان: ۲).

در مباحث سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی آن، می‌توان مشخصه‌های ذیل را برای شناسایی اقلیت‌ها ذکر کرد: «۱- از لحاظ تعداد کم باشند. ۲- حاکمیت را در دست نداشته باشند. ۳- تفاوت نژادی، ملی، فرهنگی، زبانی یا تفاوت مذهبی داشته باشند» (محرابی، ۱۳۸۷: ۴۴). از این رو در همان سال‌های آغازین ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی، جمعیت و

گروه‌هایی از پیروان ادیان مختلف، بی‌آنکه به اسلام بگردند، در کنار مسلمین در سرزمین‌های اسلامی باقی ماندند. این امر زمینه شکل‌گیری اقلیت‌های دینی و ضرورت توجه به حقوق آن‌ها را در دولت اسلامی فراهم نمود.

۲-۱) مفهوم حق

کلمه حق و مشتقات آن، ۲۸۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است. حق که متضاد آن باطل بوده، به این معناست که انجام آن لازم و مورد تأکید است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰: ۴۹) و در لغت به معنای ثابت و موافق نیز آمده است (ر.ک؛ رضایی، ۱۳۶۰: ۳۹). همچنین، در آیه شریفه **إِنَّمَا دَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ** O (یونس/۳۲) به این معنا اشاره شده است. حق به معنای امری ثابت و حتمی نیز آمده است (ر.ک؛ همان: ۳۹)، همان گونه که در آیه شریفه **وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** O (الروم/۴۷) نیز آمده است.

در باب حق در نهج البلاغه، مباحث بنیادی مطرح شده است که مختصری از آن در این مقاله مطرح می‌گردد. در نهج البلاغه، حق در پنج معنا به کار رفته است که دو معنای آن حقیقی و سه معنای آن اعتباری است که عبارتند از:

۱- حق به معنای واقعیت و امر واقعی؛ یعنی به واقعیت عینی و خارجی، حق گفته می‌شود؛ مثلاً مرگ، امری واقعی و ازاین رو، حق است: «فَإِنَّهُ وَاللَّهِ أَجْدُ لَ اللَّعْبِ وَالْحَقُّ لَ الْكَذِبِ، وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيهِ وَ أَعْجَلَ حَادِيهِ» (نهج البلاغه / خ ۱۳۲).

۲- حق به معنای حقیقت؛ یعنی به ادراک مطابق با واقع که حقیقت است، حق گفته می‌شود؛ مثلاً ادراک اینکه مرگ وجود دارد و اعتراف به آن، یک حقیقت است و ازاین رو، حق است. «وَ كَانَ الْحَقُّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَ جَبَّ، وَ كَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» گویا حق (مرگ) را در آن بر عهده جز ما گذاشته‌اند، گویی آنچه از مردگان می‌بینیم، مسافرانند که به زودی نزد ما باز می‌آیند» (همان/ ح ۱۲۲).

این دو معنا، معانی حقیقی حق است، اما معانی اعتباری آن عبارت است از:

۳- حق به معنای اجازه و رخصت؛ مثلاً وقتی می‌گوییم آدمیان حق پرسش دارند، معنایش این است که رخصت دارند و در استفاده کردن یا نکردن از این حق مخیر هستند و این امر برای آنان مجاز است. یکی از یاران علی^(ع) پرسشی ناستوار و ناسنجیده از امام کرد و حضرت آن را پاسخ داد و بر حق پرسشگری آدمیان تأکید کرد و فرمود: «وَلَكَّ ... حَقُّ الْمَسْأَلَةِ: تو را... حق پرسش است» (همان/ خ ۱۶۲).

۴- حق به معنای استحقاق، سزاواری شخص نسبت به چیزی است. امیر مؤمنان علی^(ع) در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش چنین نوشته است: «فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً: پس باید کار مردم در آنچه حق است (= استحقاق آن را دارند و سزاوار آن هستند)، نزد تو یکسان باشد!» (همان/ ن ۵۹).

۵- حق به معنای طلب و مطالبه؛ یعنی کسی از دیگری مطالبه و انتظاری داشته باشد و به طور متقابل این امر برای آن دیگری هم لحاظ شود؛ مانند حق مردم بر زمامداران و بالعکس: «حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي: حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار» (همان/ خ ۲۱۶).

آنچه در حقوق‌شناسی مطرح است، شناخت حقوق اعتباری و لحاظ کردن و رعایت آن‌هاست که در این صورت، مناسبات و روابط انسانی جایگاه درست خود را می‌یابد (ر.ک؛ دلشاد تهرانی، ۱۳۹۰: ۸۱).

۲- حقوق اقلیت‌ها از نگاه امام علی^(ع)

از آنجا که بردباری مذهبی و امکان زندگی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان مختلف و اقلیت‌ها در قلمرو یک جامعه، یکی از ارزش‌های مهم در حقوق بین‌المللی و حقوق داخلی است و تنها دینی که این همزیستی مسالمت‌آمیز را به صورت کامل مطرح کرده، دین اسلام است و به نوعی احترام به حقوق انسان‌ها و حرمت نهادن به حقوق بشر می‌باشد، ابتدا برای روشن شدن مسئله، بنیادی‌ترین حقوق بشر را از نگاه حضرت بررسی می‌کنیم.

حقوق بشر دوران مدرن چهار حق بنیادی است و شکل‌گیری مواد آن بر پایه همین چهار حق صورت پذیرفته که عبارتند از: حق حیات، آزادی، برابری و مالکیت (ر.ک؛ میر موسوی، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

در ادامه با توضیح مختصر این مواد و تطبیق آن‌ها با مبانی و اصول حاکم در گفتار و رفتار امام علی (ع) می‌پردازیم.

۲-۱) حق حیات و امنیت جانی و مالی

در اندیشه طرفداران حقوق بشر، اساسی‌ترین حق بشر که مبنا و معنابخش سایر حقوق وی محسوب می‌شود، حق «حیات» و مصون ماندن آن از هر گونه تهدیدی است. بنابراین، محدودیت‌بردار و سلب‌پذیر نیست و مجازات‌هایی که به سلب این حق منجر گردد، عمدتاً نادرست شمرده شده‌اند.

در دین اسلام نیز زنده بودن یک موهبت الهی است که به بشر ارزانی شده‌است و هیچ فرد یا حکومتی نمی‌تواند آن را به ناحق از افراد سلب کند. در قرآن کریم، برای جلوگیری از تجاوز به حق زندگی انسان‌ها چنین آمده‌است: **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا**: و نفسی را که خداوند حرام کرده‌است، جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم. پس [او] نباید در قتل زیاده‌روی کند؛ زیرا او [از سوی شرع] یاری شده‌است (الاسراء / ۳۳).

در آموزه‌های قرآنی، زنده بودن و حیات انسان‌ها به اندازه‌ای مهم و ارزشمند است که کشتن به ناحق یک انسان، همچون کشتن تمام انسان‌ها و نجات جان یک انسان، مانند نجات همه انسان‌ها خوانده شده‌است. قرآن می‌فرماید: **إِنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا**: که هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد

و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است O (المائده/ ۳۲).

امام علی^(ع) حق زندگی را مهم‌ترین و اساسی‌ترین حق بشریت می‌داند و به خطر افکندن آن را جز در مواردی که خداوند اجازه داده است، ممنوع می‌شمارد. بر همین اساس، آن حضرت به کارگزارانش چنین سفارش می‌فرمود:

«از خون‌ریزی ناروا سخت پرهیزید که آن به خشم خدا نزدیکتر است و بزرگترین کیفر را در پی دارد و زوال نعمت و سرنگونی را زمینه‌ساز می‌گردد و خداوند سبحان در روز قیامت خود (بدون دادخواست) بر خونبهای به‌ناحق ریخته بندگانش حکم می‌کند. پس به هیچ روی با ریختن خون حرام، پایه‌های فرمانروایی خویش را استوار نکنید که این کار از عوامل ناتوانی و سُستی و یا حتی نابودی و از دست رفتن فرمانروایی است» (نهج البلاغه / ن ۵۳).

از سویی دیگر، با تأمل در سیره حکومتی حضرت روشن می‌شود که وی در هیچ یک از پیکارهایش با مخالفان خود نیز آغازگر جنگ نبود و سپاهانش را چنین اندرز می‌داد:

«لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعَوَّرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ: شما جنگ را آغاز نکنید که بحمدالله بر برهان استوارید و شروع جنگ از سوی آنان، خود برهانی دیگر بر حقانیت شماست؛ و آنگاه که دشمن به اذن پروردگار گریخت، فراریان را به قتل نرسانید و در ماندگان را هدف قرار ندهید، و بر مجروحان تیر خلاص نزنید» (همان/ ن ۱۴).

وقتی سپاه ناکثین و سپاه حضرت علی^(ع) در مقابل هم قرار گرفتند، سه روز گذشت و جنگی رخ نداد. در این مدت، امیر مؤمنان^(ع) فرستادگانی فرستاد و آن‌ها را از جنگ و خونریزی برحذر داشت (ر.ک؛ الدینوری، ۱۳۷۱: ۱۸۳). بنابراین، حضرت حق حیات را حتی برای مخالفان و دشمنانش به رسمیت می‌شناخت و خلاف و قصورشان را تا جایی که قانون خداوند اجازه می‌داد، می‌بخشید و چشم‌پوشی وی از اشتباهات مخالفان چنان بود که با

اعتراض یارانش روبه‌رو می‌شد؛ مثلاً بعد از شورش بصره، متخلفان از جنگ را با بیانی نرم سرزنش کرد و از کردار ناپسندشان درگذشت. برخی لب به اعتراض گشودند و چنین گفتند: «به خدا سوگند! اگر فرمان دهی، نابودشان می‌سازیم». حضرت با گفتن «سبحان الله» هشدارشان داد و آنان را تجاوزگر از حد خواند و فرمود که خدا چنین دستوری نداده است و انسان در مقابل انسان کشته می‌شود... خداوند می‌فرماید: **II** **أَوْ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ**: و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم. پس نباید در قتل زیاده‌روی کند (الإسراء / ۳۳). حضرت نه تنها خود و دیگران را موظف به حفظ حیات دیگران می‌دانستند، بلکه در توصیه‌هایی که دارند، همواره اهل کتاب و اهل ذمه را نیز در کنار مسلمانان ذکر می‌فرماید و کارگزاران خود را از هر گونه ظلم و ستم و جفا به آنان برحذر می‌دارد؛ به عنوان مثال، به کارگزارانشان چنین می‌فرماید: «وَلَا تَبْغِ عَلَىٰ أَهْلِ الْقِبْلَةِ. وَلَا تَظْلِمِ أَهْلَ الذِّمَّةِ وَلَا تَتَكَبَّرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ»: ستم بر اهل قبله روا مدار و بر غیر اهل قبله که با مسلمانان پیمان همزیستی دارند، ظلم مکن و تکبر را از خود دور کن؛ زیرا خداوند متکبران را دوست نمی‌دارد» (ثقفی، بی تا، ج ۱: ۳۵۱).

امام علی^(ع) نه تنها امنیت جانی، بلکه داشتن امنیت مالی را نیز از حقوق اساسی همه مردم، حتی پیروان سایر ادیان می‌داند و هیچ گونه تعرضی در اموال اقلیت‌ها را بر نمی‌تابد؛ به عنوان نمونه، شهر انبان یکی از مناطق تحت حکومت امام علی^(ع) بود که مردم آن، مسلمان و یهودی بودند. جمعی از لشکریان معاویه به آن دستبرد زدند و زیورآلات برخی از زنان، از جمله یک زن یهودی را به یغما بردند. حضرت از شنیدن این خبر چنان اندوهناک شد که فرمود: «اگر مسلمانی از شنیدن خبر غارت یک زن یهودی که تحت حمایت حکومت اسلامی است، بمیرد، پیش من نه تنها سزاوار ملامت نیست، بلکه شایسته تکریم و اجر است» (نهج البلاغه / خ ۹۵).

البته در قرآن و سیره امیر مؤمنان، برخلاف نظام حقوقی مدرن، حق حیات و زندگی کردن، خدادادی و مشروط به شرایط و مقید به حدودی است که خداوند متعال تعیین کرده است. بنابراین، نمی‌توان به طور مطلق به آن نگرست (ر.ک؛ میرموسوی، ۱۳۹۰: ۲۱۵). در دین اسلام، با توجه به ارزش والایی که برای زندگی انسان قائل شده، قوانین و مقرراتی را برای

تضمین مراعات این حق بیان داشته‌است تا جایی که برای قتل عمد، در عین حالی که بخشش قاتل روا شمرده شده، بالاترین مجازات را در شرایطی در نظر گرفته که آن، مجازات اعدام است.

بنابراین، امام هرگز قتل عمد را نمی‌بخشید و بر قصاص قاتل - بی‌آنکه به مقام و جایگاه اجتماعی او توجه کند - پای می‌فشرد، حتی اگر قاتل، مسلمان و مقتول، غیرمسلمان باشد. مثال روشن این دیدگاه، ماجرای کشته شدن هرمان است؛ زیرا قاتل هرمان، عبیدالله بن عمر بن خطاب بود. عبیدالله پس از آنکه پدرش به دست ابولؤلؤ (غلام مغیره بن شعبه) کشته شد، هرمان را در انتقام قتل خلیفه کشت، لیکن هرمان جز رابطه هم‌دینی، رابطه دیگری با قاتل نداشت و دامنش از خون خلیفه پاک بود. از این رو، تنها برای داوری عادلانه، امام علی (ع) به دنبال اجرای حکم در این جنایت بود و بر پذیرش مسئولیت این جرم از سوی عبیدالله، پای فشرده، فرمود: «او را به سبب قتل هرمان خواهیم کشت» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۳۸۰-۳۸۱).

۲-۲) حق آزادی

آزادی با تمام تفاوت‌هایی که در مفهوم آن دیده می‌شود، از مهم‌ترین ارزش‌های مشترک جامعه مدرن است و پس از حق حیات، دومین اصلی است که در مجموعه حقوق بشر جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده‌است و ارزش و جایگاه ویژه‌ای دارد و هر ملتی خود را آزاد و طرفدار آن می‌داند و بدان افتخار می‌کند. آزادی، بیشتر به معنای این است که شخص خود صاحب اختیار خود باشد و کسی مانع فعالیت او در حوزه عمل نباشد؛ به تعبیر دیگر، دفاع از آزادی، یعنی مانع شدن از مداخله دیگران، چون تهدید انسان به آزار و شکنجه و اجبار او به پذیرفتن زندگی غیردلخواه او، با نادیده گرفتن انسانیت وی ملازم است (ر.ک؛ میرموسوی، ۱۳۹۰: ۲۳۰). به عبارت بهتر، آزادی در لغت به معنای اختیار، خلاف بندگی، رقیت، عبودیت، اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل و قدرت انتخاب است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱: ۷۴).

بر اساس آموزه‌های اسلامی، انسان از امتیازات خاصی نسبت به سایر موجودات برخوردار است؛ امتیازاتی که موجب گشته تا آدمی مورد تکریم و توجه پروردگار واقع شود و بر سایر مخلوقات برتری و فضیلت یابد. قرآن کریم به موضوع برتری انسان بر سایر موجودات اشاره کرده است و می‌فرماید: **II** *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا*؛ و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم (O (الإسراء / ۷۰).

یکی از بزرگترین نعمت‌ها و موهبت‌های الهی و از متعالی‌ترین ارزش‌های انسانی که موجب امتیاز آدمی گشته که خداوند از سر لطف، حق بهره‌مندی و بهره‌گیری از آن را به همه انسان‌ها ارزانی داشته، نعمت «آزادی» است.

در دین اسلام نیز اعتقاد به اصل آزادی و آزادمنشی انسان از اصول اولیه به شمار می‌رود؛ بدین معنا که انسان‌ها مالک اراده، اختیار و سرنوشت خویش می‌باشند و اصالتاً کسی حق ندارد جان، مال و اراده آنان را تصاحب نماید؛ چرا که هیچ انسانی از پیش خود، بر دیگری ولایت و سلطنتی ندارد. در واقع، این حق، نوعی استقلال و خودسامانی برای افراد در زمینه‌های مختلف زندگی تأمین می‌نماید که برای رشد و تکامل شخصیت انسانی لازم و ضروری است.

امیر مؤمنان علی^(ع) نیز بر اصل آزادی بشر تأکید نموده است و در عمل نیز گوی سبقت را از همه آزاداندیشان ربوده است و به مظهر آزادگی و آزاداندیشی بدل گشته است.

امام علی^(ع) نیز در منزلت و جایگاه آزادی، آن را لازمه خلقت بشر و از جمله حقوق انسان به شمار آورده است و اشاره می‌کند که انسان به گوهر وجودی و فطرت خود، آزاد آفریده شده است و اگر خود به بندگی و بردگی دیگران تن ندهد، اهل حریت و آزادی است. ایشان می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ أَنْ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ إِلَّا مَنْ أَقْرَأَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِالْعُبُودِيَّةِ: ای مردم! از حضرت آدم^(ع) غلام و کنیزی خلق نشده، بلکه تمام مردم آزاد هستند، مگر کسی که پذیرفته باشد (= ذلت) بردگی غیر را!» (کلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۶: ۱۹۵). در این

روایت، امام علی با گفتن «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، همه انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده‌است و با عبارت «إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ»، اصل آزادی را برای همه مردم ثابت می‌داند و به نوعی آن را لازمه وجودی انسان و از حقوق بشر می‌شمارد؛ حقی که خداوند متعال آن را به همگان عنایت کرده‌است.

بنابراین، همه مردم آزادند و اساس آفرینش انسان و فرزندان آدم بر حریت و آزادی بوده‌است و اگر در جایی این اصل نقض شود، جنبه استثنایی دارد.

در عبارت دیگری، آن حضرت انسان‌ها را از تن دادن به رقیبت و بندگی و سلب آزادی خود نهی می‌کند، می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا: بنده دیگری مباش؛ چرا که خداوند تو را آزاد آفریده» (نهج‌البلاغه / ن ۳۱). از سویی، احترام به آزادی دیگران را نیز توصیه می‌فرماید؛ چنانکه در نامه خود به مالک اشتر، ضمن آنکه آزادی دادن به مردم را موجب جلب اعتماد و وفاداری آنان و رفع مشکلات می‌داند، مالک را به رعایت آن توصیه می‌کند، می‌فرماید: «بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای نیست برای جلب اعتماد والی به رعیت، بهتر از نیکوکاری به مردم، تخفیف مالیات مجبور نکردن مردم به کاری که دوست ندارند. پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت خوشبین شوی که این خوشبینی رنج طولانی مشکلات را از تو برمی‌دارد» (همان / ن ۵۳).

حضرت در مقام عمل نیز خود را موظف به رعایت حق آزادی و عدم اجبار دیگران می‌داند. بدین لحاظ، خطاب به مردم فرمود: «...وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ: و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید، اجبار کنم» (نهج‌البلاغه / خ ۲۰۸). آزادی، با توجه به مفهوم و ابعاد آن از دیدگاه غرب، گستره‌ای بس وسیع دارد. این بحث را می‌توان از جنبه حقوقی و اجتماعی در قالب این تقسیم نیز دسته‌بندی نمود: آزادی اندیشه و عقیده، آزادی بیان، آزادی گرایش‌ها و آزادی سیاسی.

۲-۲-۱) آزادی اندیشه و عقیده

آزادی اندیشه و عقیده از محورهای مهم بحث اقلیت‌های دینی است. در اسلام نیز این نوع آزادی یکی از مهم‌ترین حقوق همه انسان‌ها محسوب می‌شود. آیات و روایات فراوانی که

همگان را به تفکر و تعقل فرامی خواند، گواه روشنی بر این مدعاست. مهم ترین لازمه پذیرش این اصل در یک نظام حقوقی، ممنوعیت تفتیش عقاید و افکار افراد است. همچنین، نمی توان هیچ کس را به دلیل داشتن فکر یا عقیده ای تحت تعقیب قرار داد یا از حقوقش، محروم ساخت.

آیه شریفه **II** **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**: در قبول دین، اکراهی نیست **O** (البقره/ ۲۵۶) نیز بر اصل کلی آزادی عقیده و دین دلالت دارد و بالاترین بیان آزاداندیشی در مقام عقیده است. اصولاً در گستره اعتقادات و افکار انسان ها که اموری درونی هستند، اجبار ممکن نیست.

در شأن نزول این آیه نیز نوشته اند: یکی از مسیحیان که به دین اسلام مشرف شده بود، می خواست با زور و تهدید فرزندان خود را نیز پیرو شریعت پیامبر اسلام (ص) گرداند. اما خداوند با ارسال این آیه، وی را از چنین شیوه ای باز می دارد (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۷۸). همچنین، قرآن کسانی را که با آزاداندیشی به دنبال حقیقت می روند، می ستاید و به آن ها بشارت نجات می دهد: **II** **أَفَبَشِّرُ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَنْبَابِ**: پس به بندگانم مژده ده آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند. اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است و یقیناً خردمندند **O** (الزمر/ ۱۸-۱۷).

البته فرق است بین آزادی اندیشه ای که اسلام مشوق آن است و عقیده به چیزی که شاید از روی هواهای نفسانی باشد که در این صورت باید آن را اصلاح کرد. اگر اعتقادی بر مبنای تفکر باشد، اسلام چنین عقیده ای را می پذیرد، اما عقایدی را که بر مبنای وراثتی و تقلیدی و از روی جهالت است، هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی پذیرد. نمونه بارز چنین نگرشی را در برخورد حضرت ابراهیم (ع) با عقاید باطل بت پرستان آن زمان می توان ذکر کرد.

امام علی (ع) دفاع از حقوق مخالفان فکری خویش، حتی اقلیت های مذهبی ساکن در کشور اسلامی و مسلمانان منحرف و فاسد در عقاید را بر خود و کارگزارانش واجب می شمرد. امام چنان بر این حقیقت، تأکید داشت که در دوران حکومت خود، مخالفان و پیروان سایر ادیان را

با زور و فشار به مسیر دین اسلام نکشاند و از روش‌های استبدادی برای هدایت و ایمان آنان به اسلام راستین استفاده نکرد. جورج جرداق در این باب می‌گوید:

«[امام علی] نمی‌خواست دین، مذهب و عقیده معینی را بر مردم تحمیل نماید... او با اینکه جانشین پیامبر و پناهگاه اسلام و امیر مسلمانان بود، ولی از اینکه عقیده دینی مسلمانان را به احدی از مردم تحمیل نماید، به شدت بیزار بود. از نظر او، هر کسی هر طریقه‌ای را که در ایمان و اعتقاد می‌پسندد، مختار است، ولی به شرط اینکه آن عقیده و ایمان به ضرر جامعه تمام نشود» (جرداق، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۷۶-۲۷۷).

این بدان دلیل است که حضرت یکی از مهم‌ترین ارکان ایمان را یقین و معرفت قلبی می‌داند و می‌فرماید: «الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، الْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجَهَادِ: اِيْمَانٌ بِرِ جِهَارٍ يَأْتِيهِ اسْتِوَارٌ: صَبْرٌ، يَقِينٌ، عَدْلٌ وَجِهَادٌ» (نهج‌البلاغه / ح ۳۱). اصولاً حضرت دین را مبتنی بر معرفت می‌داند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (همان: خ ۱) و روشن است که یقین و معرفت قلبی، اموری درونی هستند و هرگز اکراه و اجبار بر نمی‌دارند.

برنده‌ترین و کارآمدترین سلاح حضرت در مقابل مخالفان، چه مخالفان در عقیده و غیرمسلمانان و چه مسلمانان منحرف که به انگیزه‌های مختلف با او مخالفت می‌ورزیدند، همواره توصیه به اندیشه و تفکر و به کارگیری نعمت عقل بود. بیانات امام علی^(ع) نشان‌دهنده اهمیت فوق‌العاده تفکر، تعقل و آزاداندیشی در نظر آن حضرت است. او «عقل» را سودمندترین ثروت و سرمایه‌ای می‌داند که خدا به انسان عنایت کرده است و بیش از هر چیز، بر لزوم به کارگیری عقل تأکید می‌ورزد و آن را برای شناخت راه رستگاری کافی می‌داند: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ غَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ: عقل تو را کفایت می‌کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد» (همان / ح ۴۲۱).

نقش پیامبران الهی نیز در نگاه حضرت، روشنگری و آگاهی‌بخشی است؛ چنانکه درباره اهداف بعثت انبیاء می‌فرماید: «پس پیامبران را در میان آن‌ها مبعوث ساخت و پی‌درپی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا... گنج‌های پنهان عقل‌ها را آشکار سازند» (همان / خ ۱).

همچنین، در نگاه حضرت، دینی که بر اساس تعقل و آزاداندیشی نباشد، دین نیست. ایشان می‌فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۹۲: ح ۶۸۵۳).

بنابراین، در حکومت علوی، حتی اقلیت‌های دینی نیز هیچ‌گاه به سبب داشتن عقیده خود از حقی محروم نشدند و یا مورد بازخواست قرار نگرفتند، بلکه علی^(ع) دفاع از حقوق اقلیت‌های دینی را که در ذمه حکومت اسلامی قرار گرفته بودند، بر خود و کارگزاران خویش واجب و لازم می‌شمرد. آزاد گزاردن خوارج که مردمی خشن، کوتاه‌نظر، متحجر و با عقیده‌ای فاسد به شمار می‌آمدند، نشان‌دهنده پایبندی عملی حضرت به این حق انسان‌هاست.

شهید مطهری درباره رفتار امام با خوارج چنین می‌نویسد: «آن حضرت در منتهای درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد... زندانشان نکرد و حتی سهمیه آنان را از بیت‌المال قطع نکرد... آن‌ها همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند...» (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۳۹).

اصل کلی در سیره عملی آن حضرت این بود که مخالفان گمراه و منحرفان، با دشمن فتنه‌جویی که آگاهانه در پی آشوب است، تفاوت دارد. بر این اساس، در وصیت خود چنین می‌فرماید: «لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ: بعد از من با خوارج نبرد نکنید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده‌است و خطا کرده، همانند آن کس که طالب باطل بوده‌است و آن را به دست آورده، نمی‌باشد» (نهج البلاغه / خ ۶۱).

روش حضرت امیر بر این امر استوار بود که مردم را از جوانب مختلف یک امر آگاه می‌نمود تا با شناختی که نسبت به آن پیدا می‌کردند، دست به انتخاب بزنند.

نکته‌ای که توجه به آن در این مقام لازم است اینکه آیا از دیدگاه اسلام و امام علی^(ع) آزادی اندیشه مطلق است، یا این آزادی نیز همانند آزادی‌های دیگر محدود به مرزهایی است؟! با مراجعه به گفته‌های امام علی^(ع) درمی‌یابیم که اندیشه ابزاری برای تعمیق باور به خدا، شناخت بهتر نظام خلقت و استفاده از مواهب و نعمت‌های الهی و نیز به کارگیری آن‌ها در مسیر تعالی و رشد و حیات انسانی است. از این رو، مرز آزادی اندیشه در دیدگاه حضرت تا جایی است که به کفر، الحاد و یا گناه منجر نشود.

امام علی^(ع) که هدایت اندیشه‌ها را از مهم‌ترین وظایف خود می‌داند، در مواردی از تفکر در حوزه‌هایی که فهم انسان‌های معمولی از درک آن عاجز است و یا اینکه انسان را به سوی گناه سوق می‌دهد، بازداشته که البته به معنای زیر پا گذاشتن آزادی اندیشه نیست، بلکه هدایت اندیشه و ارشاد به ناتوانی انسان از دستیابی به آن است؛ برای مثال، حضرت در پاسخ پرسشی چنین می‌فرماید:

«ای پرسشگر عمیق و دقیق! این را بدان که ژرف‌اندیشان در دانش دین، تنها کسانی هستند که با شناخت خود و باور غیب به ایمان رسیده‌اند و از هجوم عبث و نسنجیده به درهای فروبسته عوالم غیب بازایستاده‌اند و ناتوانی خود را اعتراف کرده‌اند. پس خداوند اعتراف به عجزشان را ستوده است و رها کردن کاوش بیرون از مسئولیت آنان را ژرف‌اندیشی نام نهاده است. تو نیز به همان که حوزه فهم توست، بسنده کن، و گرنه از تباه‌شدگانی» (نهج‌البلاغه / خ ۶۱).

۲-۲-۲) آزادی بیان

از دیدگاه مفسران، «بیان» از نظر لغوی معنای گسترده‌ای دارد و به هر چیزی گفته می‌شود که مبین و آشکارکننده باشد. بنابراین، علاوه بر اینکه نطق و سخن را شامل می‌شود، معنای کتابت و خط و انواع استدلال‌های عقلی و منطقی - که مبین مسایل مختلف و پیچیده است - نیز در مفهوم «بیان» گرد آمده است (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ج ۲۳: ۹۹).

بیان، یک موهبت الهی است و هر کسی می‌تواند و حق دارد آزادانه از آن بهره‌مند گردد. امام علی^(ع) نیز بر آزادی بیان مهر تأیید زده است و اصولاً تضارب آراء را بستر پیدایش و رویش نظرات صحیح و درست می‌داند و می‌فرماید: «اضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ؛» (رأی‌ها را به هم بزنید (و در کارها از رأی‌ها و نظرات مختلف بهره‌گیرید) که از آن صواب و درستی کار زاییده شود) (تمیمی آمدی، ۱۳۹۲: ح ۳۶۲۲). همچنین، می‌فرماید: «امْخَضُوا الرَّأْيَ مَخْضَ السَّقَاءِ يُنْتِجُ سَدِيدَ الْأَرَءِ؛» رأی‌ها را مانند جنبانیدن مشک به هم زنید تا رأی محکم و درستی برایتان به بار آورد» (همان: ح ۳۶۲۳).

حضرت^(ع) در دوران حکومت خود چنان فضایی پدید آورد که دشمنان و مخالفان نیز آزادانه سخن می‌گفتند. آن بزرگوار حتی مردم را به بیان کاستی‌ها تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «لَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ: از گفتن سخن حق دریغ نکنید» (نهج البلاغه / ۲۱۶).

همچنین، حضرت از اصحاب دعوت می‌نمودند که آزادانه و بدون هیچ‌واهمه‌ای افکار و اندیشه‌های خود را بیان نمایند و از دورویی و مصلحت‌اندیشی در بیان نظرات خود به پرهیزند: «فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ: بنابراین، آن‌گونه که با زمامداران ستمگر سخن می‌گویید، با من سخن مگویید و آن چنان که در پیشگاه حکام خشمگین و جبار خود را جمع و جور می‌کنید، در حضور من نباشید و به طور تصنعی (و منافقانه) با من رفتار نمایید» (نهج البلاغه / خ ۲۱۶).

آن حضرت در اوج فرمانروایی و اقتدار، چنان فروتن بود که مخالفان و موافقان زیر پرچم احساس امنیت می‌کردند و انتقادات و پیشنهادهایشان را مطرح می‌کردند. در گیرودار جنگ جمل، حارث بن حوث، پرسش انتقادگونه‌ای از امام کرد و گفت: آیا طلحه و زبیر با آن پیشینه درخشان در راه باطل گام برمی‌دارند؟ پرسش بسیار عمیق می‌نمود و در زمانی بسیار حساس ابراز شده بود؛ زیرا از سویی، حق بودن امام در این جنگ با پرسش روبه‌رو می‌شد و از سوی دیگر، پاسخ تفصیلی بدان به فرصتی مناسب نیاز داشت. امام - بی‌آنکه خشمگین گردد - پاسخ داد: حقیقت بر تو اشتباه شده است. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌توان شناخت. حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل باطل را بشناسی (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲: ۱۰۵).

امیرالمؤمنین علی^(ع) نه تنها در شعار، بلکه در عمل نیز به آزادی اندیشه و بیان پایبند بودند؛ چنان‌چه این مسئله را می‌توان در برخورد حضرت با مخالفان فکری و دینی مشاهده کرد؛ برای مثال، پیروان «خوارج» گروهی بودند که به سبب جمود فکری و با تفسیر نادرست آیات قرآن، به مخالفان دینی و سیاسی امیرالمؤمنین^(ع) تبدیل شدند. آنان با استفاده از جو آزاد حکومت امیرمؤمنان، با شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و اختصاص حکومت و داوری به خدا، حضرت را برای

پذیرش جریان حکمیت گنهکار معرفی می‌کردند و حق رهبری و حکومت آن حضرت را باطل می‌دانستند (ر.ک؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق.، ج ۲: ۳۴۲).

حضرت علی^(ع) وقتی به مقصود آن‌ها پی برد، برای جلوگیری از تأثیر منفی این شعار در توده مردم فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَ يَقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ: سخن حقی است که اراده باطل از آن شده است. آری، درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینان (خوارج) می‌گویند رهبری و زعامت سزاوار کسی غیر از خدا نیست، در حالی که مردم به زمامدار نیازمندند؛ خواه نیکوکار باشد یا بدکار (اگر زمامدار عادل میسر نشد، امیر فاسق بهتر از هرج و مرج است) تا مؤمن و کافر در سایه حکومت او به کار خود مشغول و از مواهب زندگی بهره‌مند شوند» (نهج البلاغه / خ ۴۰).

بنابراین، در دوران حکومت علوی، حتی خوارج که جانشین پیامبر^(ص) را بر اثر پذیرش حاکمیت کافر می‌دانستند، آزادانه به طرح آرای خود می‌پرداختند. در مقابل، حضرت علی^(ع) در برابر تبلیغات باطل خوارج، تنها به روشنگری افکار عمومی می‌پرداخت و با اینکه اعمال هر گونه سیاستی برایش مقدور بود، در روش محبت‌آمیز خود نسبت به آنان کوچکترین تغییری نداد و درباره آنان فرمود: «لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تُصَلُّوا فِيهَا وَ لَا نَمْنَعُكُمْ الْفِيءَ مَا كَانَتْ أَيْدِيكُمْ مَعِ أَيْدِينَا وَ لَا تَبْدُوكُمْ بِحَرْبٍ حَتَّى تَبْدُوَنَا» (نوری، ج ۱۱: ۶۵). همچنین، می‌فرمود اگر سکوت کنند، آنان را جزو جماعت خود می‌دانیم و اگر لب به اعتراض بکشایند، با منطق جواب آنان را می‌دهیم و اگر ضد ما قیام کنند، به جنگشان می‌رویم.

این رفتار حضرت علی^(ع) تا زمانی که خوارج تنها به عنوان یک جریان فکری مطرح بودند، ادامه داشت، اما هنگامی که به براندازی و شورش مسلحانه دست زدند، با آنان برخورد کرد. این نوع آزادی نه تنها برای مسلمان مخالف فراهم بود، بلکه در حکومت امام علی^(ع) پیروان سایر ادیان نیز آزادانه مخالفت‌های خود را ابراز می‌کردند؛ به عنوان مثال، شخصی یهودی به

امام علی^(ع) گفت: شما از دفن پیامبرتان فارغ نشده بودید که اختلاف کردید. حضرت فرمودند: «إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ: ما درباره آنچه از او رسیده، اختلاف کردیم، نه در خود او، اما شما یهودیان هنوز پای شما از نجات از دریای نیل خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید: برای ما خدایی بساز؛ چنانکه بت پرستان خدایی دارند! پیامبر شما گفت: شما مردمی نادانید!» (نهج البلاغه / ح ۳۱۷).

بنابراین، امام علی^(ع) مخالفان و منتقدان مسلمان و غیرمسلمان را تا آنجا که توطئه‌ای در کار نبود، آزاد می‌گذاشتند، ولی با منتقدان توطئه‌گر، همان‌گونه که گفته شد، برخورد می‌کردند. البته در نگاه حضرت^(ع)، بیان و اظهار عقیده نیز محدودیت‌هایی دارد؛ مثلاً در موارد بسیاری، علی^(ع) مسلمانان را از تملق و چاپلوسی نسبت به فرمانروایان نهی کرد و مردم شهر انبار را از انجام اموری که باعث تحقیر و توهین به خودشان بود، بازداشت.

۲-۲-۳) آزادی سیاسی

یکی دیگر از ابعاد مهم آزادی در حقوق بشر مدرن، آزادی سیاسی است. از نظر حقوق بشر غرب، آزادی سیاسی آن است که فرد بتواند در اداره زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خود، از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جوید و یا به تصدی مشاغل عمومی، سیاسی و اجتماعی کشور خود نایل آید و یا در مجامع، آزادانه عقاید و افکار خود را به نحو مقتضی ابراز نماید (ر.ک؛ مؤتمنی، ۱۳۸۲: ۹۶).

با نگاهی به نظام سیاسی امیرالمؤمنین^(ع) روشن می‌شود که این نوع آزادی برای همه گروه‌های جامعه وجود داشته‌است و به عنوان یک ارزش محسوب می‌شد. در ادامه، به مواردی در راستای روشن شدن این مسئله اشاره می‌شود.

حضرت علی^(ع) انسان‌ها را از استبداد، خودکامگی و خودرأیی نهی می‌کردند؛ زیرا آن را موجب هلاکت و نابودی می‌دانستند و می‌فرمودند: «خودرأی نباش! هر کس خودرأی باشد، هلاک می‌گردد» (تمیمی آمدی، ۱۳۹۲: ح ۹۹۲). از سوی دیگر، سلب این آزادی‌ها و دچار

شدن به استبداد و دیکتاتوری را خطر و تهدیدی برای حکومت می‌دانستند؛ چنانکه آن حضرت قتل عثمان را نتیجه استبداد و خودرأیی او دانسته است و می‌فرماید: «او استبداد ورزید؛ استبداد بسیار بدی، و شما ناراحت شدید و واکنش بدی نشان دادید و از حد گذرانید و خداوند در این مورد حکمی دارد که درباره مستبدان و افراط‌گران جاری می‌شود (و هر کدام به سزای اعمال خود می‌رسند)» (نهج‌البلاغه / خ ۳۰).

آزادی سیاسی در سیره عملی آن حضرت نیز مشهود است. امام با آنکه از سوی خدای سبحان به مقام امامت جامعه منصوب شده بود و جز خود هیچ کس را شایسته رهبری نمی‌دانست، پس از کشته شدن عثمان و روی آوردن مردم مدینه به وی، خلافت را نپذیرفت و فرمود: «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي: مرا رها کنید و دیگری را بطلبید» (همان / خ ۹۲).

او می‌خواست مردم فرصت اندیشه داشته باشند و با هوشمندی کامل، به حضرت دست بیعت دهند. در مراسم بیعت که با اصرار امام در حضور همگان برگزار شد، حضرت تأکید ورزید که بیعت اختیاری است و باید در کمال رضایت تحقق یابد: «إِنَّ بَيْعَتِي لَا تَكُونُ حَقًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَنْ رِضَا الْمُسْلِمِينَ: همانا بیعت من مخفیانه و جز با رضایت مسلمانان نمی‌باشد» (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱: ۹). در جای دیگری می‌فرماید: «وَبَايَعَتِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخَّيَّرِينَ: و مردم بدون اکراه و اجبار، بلکه با اختیار و با رغبت با من بیعت نمودند» (نهج‌البلاغه / ن ۱). این کردار امام که در اوضاع پیچیده و خطرناک آن زمان، برخلاف سیره خلفای پیشین تحقق می‌یافت، بر پابندی حضرت بر اصل آزادی موافقان و مخالفان در مدیریت سیاسی گواهی می‌دهد. از سوی دیگر، حضرت چنان آزادی را در جامعه نهادینه کرده بود که جریان‌های فکری و سیاسی بسیاری شکل گرفت که در برپا ساختن اجتماعات و اقدامات سیاسی همانند عثمانیان و خوارج کاملاً آزاد بودند.

البته باید توجه داشت که این نوع آزادی در نگاه حضرت بی‌حد و مرز نیست، بلکه مرز آزادی‌های سیاسی، فتنه‌انگیزی و شمشیر از نیام بر کشیدن است. از همان آغاز حکومت و در جریان بیعت، با آنکه به علنی و اختیاری بودن بیعت تأکید می‌ورزید، به این نکته نیز اشاره می‌کرد که شکستن بیعت را روا نمی‌داند و هر کس بیعت می‌کند، باید بدان پایبند باشد؛ زیرا

شکستن بیعت نوعی توطئه علیه مدیریت سیاسی جامعه است. می‌فرمود: «مردم پیش از بیعت، حق انتخاب و اختیار دارند، اما وقتی بیعت کردند، باید بدان پایبند باشند و حق انتخاب ندارند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۲: ۳۳). لذا در برخورد با خوراج نیز وقتی آنان فتنه‌انگیزی پیشه کردند، در برابرشان ایستاد.

۲-۳) برابری

«برابری» نیز از ارزش‌های بنیادی حقوق بشر مدرن است. برابری از این دیدگاه به معنای تساوی همه افراد در برابر قانون و حمایت یکسان قانون از همگان است (ر.ک؛ میرموسوی، ۱۳۹۰: ۲۵۴). همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و قوم و قبیله، نسب، رنگ پوست، شرایط اقلیمی و یا حتی دین و مذهب، هیچ تأثیری در ماهیت انسانی ندارند. انسان به صرف انسان بودن، از حقوقی برخوردار می‌شود که رعایت آن بر همگان، به‌ویژه حاکمان و نخبگان سیاسی جوامع ضروری است. در نظام حکومتی و قضایی حضرت نیز تمام طبقات و افراد جامعه، فارغ از رنگ، نژاد، حرفه، قبیله، دین و مذهب در مقابل قانون و در برخورداری از رأفت، رحمت و عدالت مساوی بودند.

این مسئله می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد که یکی از آن‌ها برخورداری همه انسان‌ها از یک نوع کرامت ذاتی است که خداوند متعال به اشرف مخلوقات خود عطا فرموده است و موجب تمایز انسان از سایر موجودات شده است و همه فرشتگان مأمور شدند، در برابر این کرامت سر تعظیم فرود آورند.

حضرت علی^(ع) بر این عقیده‌اند که خضوع، خشوع و سجده فرشتگان در برابر انسان، به سبب کرامت او بود و به تعبیر دیگر، فرشتگان در مقابل کرامت انسانی به سجده افتادند.

امام^(ع) پس از بیان نحوه خلقت انسان از سوی خالق یکتا تصریح می‌فرمایند که: «خداوند سبحان از فرشتگان خواست تا ودیعه‌ای را که نزد آن‌ها بود، ادا کنند و پیمانی را که با او درباره سجود برای آدم و خضوع برای بزرگداشت او بسته بودند، عمل نمایند» (نهج البلاغه / خ ۱).

بنابراین، آنچه فرشتگان به سجده و تعظیم در برابر آن مکلف شدند، نه گوشت، پوست، استخوان و نه قامت کشیده انسان، بلکه «کرامت انسانی» بود و موجودی که در برابر این کرامت سر تعظیم فرود نیاورد، از درگاه الهی رانده و دشمن خدا قلمداد شد.

۲-۴) اصل ابراز محبت به همه مردم

حضرت در بخشی از نامه خود به مالک اشتر، وی را به ابراز محبت و عطف قلبی به همه مردم - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - سفارش می‌کند و او را از پایمال‌سازی حقوق آنان برحذر می‌دارد، با این استدلال که حتی آنان که از دین و مذهبی دیگرند، در انسانیت با تو همسانند، می‌فرماید: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (همان/ ن ۵۳). در این مکتب، مردم دو نوع هستند: یا برادر دینی حاکم و یا نظیر او در خلقت. بنابراین، جای رفتارهای غیرانسانی نسبت به آنها وجود ندارد.

امیرمؤمنان نه تنها دیگران را به حفظ حرمت و کرامت پیروان سایر ادیان و ابراز محبت به آنان سفارش می‌کردند، بلکه خود در عمل به این امر پیشگام بودند.

حضرت در نامه‌ای که مملو از نکات اخلاقی و ارزش‌های الهی است، به مأموران زکات دستور می‌دهد که پوشش زمستانی و تابستانی و مرکب و غلام افراد را به سبب گرفتن زکات نفروشید. اوج نامه هنگامی است که امام می‌فرماید: «و برای درهمی، کسی را تازیانه مزیند و دست به مال کسی مبرید! نماز گزار باشد یا پیمان مسلمانان را عهده دار» (الکلینی، ۱۳۹۲ق، ج ۳: ۵۴۵). یعنی برای پول و جمع‌آوری مالیات، به هیچ انسانی - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - نباید هتک حرمت و با او به خشونت رفتار شود.

۵-۲ اصل تساوی در برابر قانون و حقوق اجتماعی

در سیره حضرت علی^(ع)، در جامعه و حکومت اسلامی، پیروان سایر ادیان نیز همانند مسلمانان حق برخورداری از حقوق اجتماعی و مدنی دارند که در ادامه به شواهدی اشاره می‌شود.

روایت شده است که امام^(ع) در راه به پیرمرد فقیری برخورد. حضرت درباره وضع او از یارانش پرسید. گفتند: او یک مسیحی است. امام با خشم و تندی فرمودند: شما در ایام جوانی از او استفاده کردید تا اینکه به پیری و ناتوانی رسیده‌است، آیا سزاوار است که او را به حال خود واگذارید؟! همان جا حضرت دستور دادند از بیت‌المال به او معاش و حقوق پرداخت نمایند (ر.ک؛ الحر العاملی، ۱۳۸۷، ج ۱۱: ۴۹).

حضرت علی^(ع) هنگام خلافت خود، روزی درصدد تقسیم بیت‌المال برآمد و خطاب به مردم فرمود: «ای مردم!... از آدم^(ع) فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نشد. همه مردم آزادند و امروز به سبب شرایط و مقتضیاتی، برخی بنده و مملوک شما قرار گرفته‌اند... مقداری از اموال مسلمانان نزد من جمع شده است که باید در میان شما از سیاه‌پوست و سفیدپوست تقسیم شود. بعد حضرت به هر نفر سه دینار داد» (ابن شهر آشوب، بی تا، ج ۲: ۱۱۱).

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «دو زن نزد حضرت آمدند و کمک خواستند، حضرت امیر به هر یک از آنان مقداری درهم و غذا به صورت برابر داد. یکی از زنان گفت: من زنی از عرب و او از عجم است! حضرت فرمود: به خدا قسم در زمینه بیت‌المال، من فرقی بین فرزندان حضرت اسماعیل و فرزندان اسحاق نمی‌بینم» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۲: ۲۰۰).

احترام ذمی در نگاه حضرت به قدری است که می‌تواند حتی علیه خود حضرت که حاکم اسلامی است، اقامه دعوا کند و از او بی‌بینه بخواهد. آن حضرت در ماجرای قضایی، همراه شخصی یهودی نزد شریح حاضر شدند. حضرت فرمودند: این زره مال من است. نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام، اما یهودی ادعای مالکیت می‌کند. شریح از حضرت بی‌بینه خواست. حضرت فرمودند: قبر و حسین هر دو شهادت می‌دهند. شریح گفت: شهادت بنده و

فرزند قبول نیست. هر چند حضرت جواب شریح را دادند، اما در نهایت، قاضی دولت اسلامی، حاکم اسلامی را محکوم کرد و مالکیت یهودی را نسبت به زره به رسمیت شناخت و چون یهودی این وضعیت را مشاهده کرد، مسلمان شد و گفت: این شخص امیرالمؤمنین است که به نزد قاضی آمد و قاضی نیز علیه او قضاوت کرد. آن مرد یهودی بیش از این نتوانست پرده‌پوشی کند، لذا لب به اقرار گشود و گفت: این زره شماست. در جنگ صفین، از شتر خاکستری شما افتاد و من آن را برداشتم (ر.ک؛ ابن شهر آشوب، بی تا: ۱۰۵).

همین واقعه با یک مسیحی تکرار شد. حضرت مدعی زره شد و چون بی‌تنبه نداشت، قاضی به نفع مسیحی حکم کرد. مسیحی زره را برد، ولی وجدانش او را وادار به اسلام کرد و گفت: این طرز حکومت و رفتار، رفتار بشر نیست و از نوع حکومت انبیاست (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۸۵ق، ج ۹: ۵۶۸).

۲-۶) اصل احترام به سنت‌ها و قوانین دیگر ادیان

احترام به قوانین و مقررات ادیان دیگر و به رسمیت شناختن آن یکی دیگر از اصول حقوقی اسلام و سیره امیرمؤمنان^(ع) است. حضرت در این باب می‌فرماید: «هرگز سنت نیکی را که موجب وفاق مردم گشته، توده جمعیت بر مبنای آن اصلاح شده‌است، نادیده نگیر».

این سفارش حضرت سنت‌های اقلیت‌ها را نیز فرامی‌گیرد؛ زیرا روش پسندیده همیشه در انحصار اکثریت نبوده‌است. امام در جای دیگر می‌فرماید: «اگر من به داوری و قضاوت بنشینم، درباره پیروان تورات به حکم تورات، بین پیروان انجیل به انجیل، بین پیروان زبور به زبور و بین پیروان قرآن کریم به قرآن عمل خواهم نمود».

با توجه به مطالب مذکور روشن شد که حضرت علی^(ع) تحمل مخالف و زندگی مسالمت‌آمیز و نیز محترم شمردن حقوق اساسی انسان و نیز آزادی‌های مشروع را می‌پذیرد؛ به تعبیر دیگر، زندگی مسالمت‌آمیز انسان‌ها با یکدیگر را در عین داشتن عقاید گوناگون و روش‌ها و منش‌های مختلف مورد تأیید قرار می‌دهد، ولی تا آنجا که به اهداف تعالی انسان

ضرر نرساند. اما آنجا که آزادی و تساهل به توطئه بینجامد و یا برای امنیت و مصالح جامعه مضر باشد، حضرت با جدیت با آن مقابله می‌کند.

۷-۲) نفی تساهل و تسامح در دین

نکته بسیار مهمی که باید بدان توجه کرد، این است که عده‌ای زندگی مسالمت‌آمیز را با تساهل و تسامح در دین یکی می‌دانند و نتایج نادرستی از آن می‌گیرند؛ مانند نفی کفرستیزی، مدهنه و سازش با کافران و مخالفان حق، نادرست دانستن امر به معروف و نهی از منکر، بیهوده بودن دعوت دیگران به دین خود، نادرست بودن دفاع از اعتقادات خود و رد آرای مخالف و... در حالی که بررسی سخنان و سیره امام^(ع) نشان می‌دهد که آن حضرت اگر چه در گفتار و عمل به زندگی مسالمت‌آمیز با پیروان سایر ادیان فراخوانده‌است، اما به این معنا نیست که خود را کاملاً حق نداند و یا دفاع از اسلام و دعوت دیگران به این دین را بیهوده بداند.

از نگاه حضرت، زندگی مسالمت‌آمیز با «تسامح و تساهل» فرق دارد. آن حضرت مسلمانان را با شرایط خاصی به همزیستی مسالمت‌آمیز با کافران و مخالفان فراخوانده، اما آن‌ها را به تساهل و تسامح دعوت نکرده‌است و می‌فرماید: «وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَاطَبَ الْعَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ: به جان خودم سوگند! در مبارزه با دشمنان حق، با آنان که در گمراهی غوطه‌ورند، هیچ گونه مجامله و مدارا نمی‌کنم و سستی به خرج نمی‌دهم» (نهج البلاغه / خ ۲۴).

حضرت علی^(ع) در نامه خویش به یکی از فرمانداران خود به نام عمر بن اَبی سلمه ارجبی که در فارس ایران حکومت می‌کرد، می‌نویسند: «پس از نام خدا و درود، همانا دهقانان مرکز فرمانداری، از خشونت، قساوت، تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند. من درباره آن‌ها اندیشیدم. نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتیم؛ زیرا مشرک‌اند، و نه سزاوار قساوت، سنگدلی و بدرفتاری هستند؛ زیرا با ما هم‌پیمانند. پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور

کردن، رعایت کن» (همان/ ن ۱۹). این عبارات حضرت به‌خوبی نشان می‌دهد که با اهل باطل نمی‌توان سازش کرد، گرچه باید با آنان مدارا کرد و زندگی مسالمت‌آمیز داشت.

همچنین، دفاع از دین نیز از وظایف مسلمانان است. حضرت در نامه خود به محمدبن ابی‌بکر می‌نویسد: «فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالَفَ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَأَنْ تُنَافِحَ عَنِّ دِينِكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ: بر تو سزاوار است که با خواسته‌های دل مخالفت و از دین خود دفاع کنی، هرچند ساعتی از عمر تو باقی نمانده باشد» (همان/ ن ۲۷).

از سوی دیگر، دین امیرالمؤمنین^(ع)، دین امر به معروف و نهی از منکر است تا آنجا که امام کسانی را که با هیچ‌یک از زبان، دست و دل خود با منکر مخالفت نکنند، «مردۀ زنده‌نما» شناسانده است؛ می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ» (همان/ ح ۳۷۴).

در باور امام، حکومت‌های الهی و وظیفه هدایت مردم را بر عهده دارند. بر این بنیاد، حتی اگر نبردی پیش آید، باید سربازان دشمن تا آخرین لحظه و به هر وسیله ممکن به سوی حق دعوت شوند تا شاید از گمراهی نجات یابند. از این رو، امام علی^(ع) که همواره از جنگ با مخالفان خود پرهیز می‌کرد، وقتی ناگزیر به برخورد نظامی روی می‌آورد، پیش از آغاز پیکار، برای هدایت دشمنان از طریق ملاقات، مکاتبه و فرستادن نماینده برای سران گروه‌ها و با استفاده از شخصیت‌های مورد احترام پیامبر و مسلمانان می‌کوشید (ر.ک؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۵۰۰-۲۵۱۵).

امام علی^(ع) در ذی‌قار پیش از نبرد با ناکثین به سران آن‌ها، نامه نوشت و با یادآوری بزرگی گناهانی که در بصره مرتکب شده بودند، از آنان خواست تا به مسلمانان بپیوندند. افزون بر این، ابن‌عباس را به سوی آنان فرستاد و فرمود: بیعت مرا به آنان یادآوری کن (ر.ک؛ مفید، ۱۳۹۰: ۳۳۶). حتی، عبدالله بن عباس و زید بن صوحان را که پیامبر به بهشتی بودنش گواهی داده بود، نزد عایشه گسیل داشت تا شاید شخصیت این بزرگان، عایشه را به مسیر درست بازگرداند. عایشه گفت: من دیگر سخنان علی را پاسخ نمی‌گویم؛ زیرا در بحث با وی برابر نیستم (ر.ک؛ همان: ۱۶۸-۱۶۹).

در نبرد با خوارج نیز در نشست‌های خصوصی با رهبران خوارج شرکت جست و کوشید با استدلال و پاسخ به شبهه‌ها، آنان را به راه راست بازگرداند (ر.ک؛ نهج البلاغه / خ ۳۶).

حضرت به لشکریان خود می‌فرمود آغازگر جنگ نباشند، هرچند حق با آنان است. پیش از رویارویی با دشمن در جنگ صفین فرمودند: «لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُوا كُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ» (همان/ ن ۱۴).

این موارد به خوبی نشان می‌دهد که حضرت خود را حق محض می‌دانست و هدایت و دعوت گمراهان و مخالفان به حق را از اصول نظام سیاسی و حکومتی خود و کارگزاران و یارانش می‌شمرد.

نتیجه‌گیری

از آنجا که بردباری مذهبی و امکان زندگی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان مختلف و اقلیت‌ها در قلمرو یک جامعه، یکی از ارزش‌های مهم در حقوق بین‌المللی و حقوق داخلی است و تنها دینی که این همزیستی مسالمت‌آمیز را به صورت کامل مطرح کرده، دین اسلام است و قرآن کریم با صراحت تمام به همزیستی مسالمت‌آمیز دعوت می‌نماید (ر.ک؛ آل عمران/ ۶۴ و الأنفال/ ۶۱). آیین اسلام از همان ابتدا پیروان ادیان اهل کتاب را به عنوان اقلیت دینی در قلمرو جامعه اسلامی به رسمیت شناخت و امت اسلامی را به رعایت احترام و حفظ حقوق آنان فرمان داد. رفتار امام علی^(ع) نیز با اقلیت‌ها، اعم از نژادی و دینی، مایه افتخار هر انسانی، به‌ویژه مسلمانان است و همان طور که ملاحظه شد، ایشان بارها بر رعایت حقوق اقلیت‌های دینی تأکید نموده است. حقوق اقلیت‌های دینی در نهج البلاغه، در مواردی همچون آزادی بیان، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، آزادی عقیده و اندیشه و نیز رعایت اصل برابری، محبت به مردم، تساوی در برابر قانون، حقوق اجتماعی، احترام به سنت‌ها و قوانین دیگر ادیان با رعایت موازین اسلامی برای آنان به رسمیت شناخته شده است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه مهدی الهی قمشاهی. ج ۴. قم: الهادی.
- ابن ابی‌الحدید، عزالدین. (۱۳۸۵ ق.). شرح نهج البلاغه. ج ۲. بیروت: دار احیاء تراث عربی.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمدبن علی. (بی تا). مناقب آل ابی طالب (ع). ج ۱. قم: انتشارات علامه.
- ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۰۵ ق.). لسان العرب. ج ۱۰. قم: ادب الحوزة.
- البلاذری، أحمد بن یحیی. (۱۴۱۷ ق.). جمل من انساب الأشراف. بیروت: دارالفکر.
- پیر، ژرژ. (۱۳۷۴). ژنوبولتیک اقلیت‌ها. ترجمه دکتر سیروس سهامی. تهران: نشر واقفی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد. (۱۳۹۲). نورالحکم و دررالکلم. ترجمه محمد رحمتی شهرضا. قم: انتشارات صبح پیروزی.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد. (۱۴۰۷ ق.). الغارات. ج ۱. بیروت: دارالأضواء.
- _____ . (بی تا). الغارات (الإستنفار و الغارات). طبع قدیم. ج ۱. تهران: انجمن آثار ملی.
- جرداق، جورج. (۱۳۸۹). امام علی صدای عدالت انسانیت. ترجمه سید هادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن. (۱۳۸۷). وسائل الشیعة. ج ۲. قم: منشورات ذوی القربی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دلشاد تهرانی، مصطفی. (۱۳۹۰). تفسیر موضوعی نهج البلاغه. قم: نشر معارف.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۷۱). الاخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- رضایی، محمد. (۱۳۶۰). واژه‌های قرآن. تهران: طرح نو.
- شریف رضی، محمدبن حسین. (۱۳۷۹). نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی. ج ۱. قم: نشر الهادی.
- طباطبایی مومنی، منوچهر. (۱۳۸۲). آزادی‌های عمومی و حقوق بشر. تهران: سروش.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۵). تاریخ الطبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۹۲ ق.). أصول کافی. ج ۴. تهران: مکتبه اسلامیة.

- _____ . (۱۳۶۵). *الکافی*. تهران: دارالکتب الإسلامية.
- لک‌زایی، شریف. (۱۳۸۳). «مردم‌سالاری دینی و حقوق اقلیت‌ها در نظریه سیاسی امام خمینی». *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*. ش ۲۳. ص ۲.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الانوار*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- محرابی، علیرضا و علی یونسی. (۱۳۸۷). «تنوع قومی و انسجام ملی در ایران، چالش‌ها و راهبردها». *فصلنامه مطالعات میان‌فرهنگی*. ش ۳۰۷. صص ۴۱-۷۰.
- مسعودی، علی‌بن‌الحسین. (۱۴۰۹ق.). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. قم: مؤسسه دارالهجره.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸). *جاذبه و دافعه علی (ع)*. قم: انتشارات صدرا.
- مفید، محمدبن‌نعمان. (۱۳۹۰). *الجمال*. نجف: بی‌تا.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- میرموسوی، سیدعلی و سیدصادق حقیقت. (۱۳۹۰). *مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق.). *مستدرک الوسائل و المستنبط*. بیروت: مؤسسه آل‌البیت (ع).

